

درس‌هایی از نهج البلاغه

(خطبه سی و یکم)



آیت الله العظمی

منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم

"ومن كلام له - عليه السلام - لما
"انفذ عبدالله بن عباس الى الزبير"
"قبل وقوع الحرب يوم الجمل"
"ليستفيثه الى طاعته".

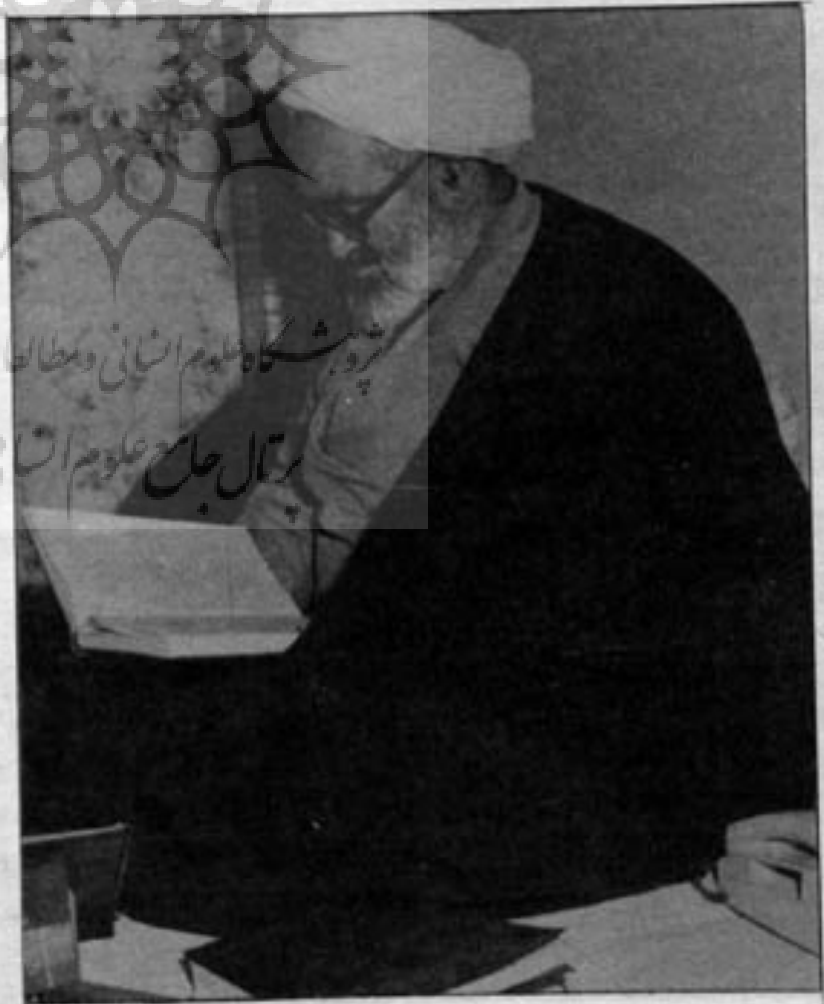
سرسختی طلحه

وانعطاف پذیری زبیر

— از سخنان حضرت امیرالمؤمنین (ع)
— قبل از جنگ جمل — هنگامی که عبدالله
بن عباس را نزد زبیر فرستاد ، تا از او
بخواهد که به اطاعت امام برگردد .
این جنگ را به این دلیل ، جنگ "جمل"
می نامند که عایشه سوار بر شتر بود و به
جنگ امیرالمؤمنین (ع) آمد .

طلحه و زبیر با اینکه اولین کسانی بودند
که با حضرت علی (ع) به عنوان خلیفه
مسلمین بیعت کردند و همچنین زبیر پسر
عمه ، حضرت و از خویشان نزدیک ایشان
بود ، با این وجود ، عایشه و مردم بصره
تحریک کردند و جنگ خونین جمل را همراه
انداختند .

حضرت امیرالمؤمنین (ع) ، عبدالله
بن عباس را نزد زبیر به عنوان واسطت
می فرستد تا شاید جنگ نشود ، زیرا حضرت
به هیچ وجه مایل نبود که جنگ برپا شود .
یستفیه: بسترجهه . "استفاه" از باب
استفعال و از ماده فی است که به معنای
رجوع و بازگشتن می باشد .



مَا أَنفَدَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ إِلَى الزَّيْبِرِ بِسُطَيْفَةَ إِلَى طَلْحَةَ قَبْلَ حَرْبِ الْمَدِينَةِ

لَا تَلْقَيْنَ طَلْحَةَ ، فَإِنَّكَ إِنْ تَلَقْتَهُ تَجِدُهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصًا قَرْنَهُ ،
يُرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ : هُوَ الذَّلُولُ . وَلَكِنْ أَلَى الزَّيْبِرِ ، فَإِنَّهُ
أَلَيْنُ عَرِيكَةٌ ، فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ : عَرَّفْتَنِي بِالْحِجَارِ
وَأَنْكَرْتَنِي بِالْأَعْرَاقِ ، فَمَا عَدَا مَا بَدَا

قال السيد الشریف : وهو - عليه السلام - لوک من سمعت منه هذه الکلمة ، أمي :
وفا عدا ما بدا .

سایه بعد از ظهر و راهم که فی می نامند ، به این دلیل است که سایه پس از اینکه تمام شد ، دوباره برمی گردد . آن اموالی را که به آنها "فی" می گویند چون اموال عمومی است و از بیت المال و حکومت اسلامی است ، هنگامی که به حاکم مسلمین برمی گردد ، آن را "فی" می گویند .

فی : " ما افاه الله علی رسوله من اهل القرى " - چیزهایی که به پیامبر اکرم (ص) برگشت که می بایست از اول در اختیار آن حضرت باشد . بنا براین "بستفیه" یعنی او را به اطاعت از حضرت برگرداند ، زیرا قبل از جنگ جمل ، او با حضرت بیعت کرده بود و اینک ، حضرت برای اتمام حجت ، عبدالله بن عباس را پیش زبیر می فرستد که به او بگوید : تو که از آغاز با ما بیعت کردی ، چگونه امروز بیعت را می شکنی و مسلمانان را به کشتن می دهی ؟ !

" لا تلقین طلحة ، فانک ان تلقته "

" تجده کالثور عاقصاً قرنه "

- با طلحه ابداء ملاقات مکن ، زیرا اگر با او روبرو شوی ، او را همانند گاو نری می بینی که شاخ درهم پیچیده است (و می خواهد شاخ بزند) .

با زبیر صحبت کن ، زیرا تا اندازه ای آرام تر از طلحه است ولی طلحه چون آدم مغرور و متکبری است ، نمی شود با او حرف زد ، زیرا با او سخن گفتن باعث سخت تر شدن و خشونت بیشتر او می شود . او را اگر ملاقات کنی ، مانند گاو نری می بینی که شاخهای بزرگ و پیچیده ای دارد و همواره آماده شاخ زدن است . آن حالت غرور و تکبرش

سخن گفت .

اقتضای شاخ زدن دارد . چنین گاوهایی اگر کسی را نیافتند که به او شاخ بزنند ، به دیوار و درخت و هر چه جلوی آنها است ، شاخ می زنند .

" صعب " : شتر سرکنش چموش را می گویند
" ذلول " : شتر رام است .

حضرت ، در این جمله ، طلحه را چنین تشبیه کرده است که بر شتر سرسخت چموشی سوار می شود و می گوید : چه شتر رامی است !! یعنی او چون غرور دارد ، هر چه از عواقب و خطرات جنگ برایش بشماری و بازگو کنی در مغز او تاثیری نخواهد داشت ، پس با او ملاقات مکن .

" ولكن القى الزبير فانه لين عريكة " - ولی با زبیر ملاقات کن زیرا طبیعت او نرم تر است .

در هر صورت ، طبیعت زبیر نرم تر از طلحه است و می شود با او حرف زد ، لذا با او ملاقات کن و با او سخن بگو .

الین : نرم تر .
عریکه : به معنای طبیعت است . کوهان شتر را نیز عریکه می گویند ، و اگر به این معنی باشد ، می خواهد بفرماید : شتری را می توان سوار شد که کوهان او نرمتر باشد .

" فقل له : يقول لك ابن خالک "

" انک ان تلقه " : اگر او را ملاقات کنی در بعضی از نسخه ها "تلقه" نقل کرده اند که آن هم به معنای یافتن است . آلفی ، یلفی یعنی یافت . در قرآن هم آمده است : " انا الفينا آما ، نا علی امة " - ما پدران خود را بر عقیدهای یافتیم ... " عاقصاً قرنه " : شاخ خود را درهم پیچیده است . قرن بمعنای شاخ و عاقصی به معنای درهم پیچیدگی آن است .

" یرکب الصعب و یقول : هو الذلول " - شتر سرکنش را سوار می شود و می گوید : این شتر رام است !!

حضرت می خواهد بفرماید : چون طلحه آدمی سر به هوا و مغرور است ، از این رو ، چیزهای بزرگ را کوچک می شمرد . اگر به او گفته شود : هجده هزار (۱۸۰۰۰) مسلمان ممکن است در این جنگ کشته شوند ، در نظر او هیچ جلوه ای نمی کند ، بلکه کوچکترین اهمیتی برای او ندارد که هزاران نفر مسلمان از بین بروند . او کنایه های بزرگ را کوچک حساب می کند و با چنین کسی نمی شود

"عرفتنی بالحجاز وانگرتنی بالعراق!"
 - به او بگو: پسر داثیت می گوید: مرا
 در حجاز شناختی و در عراق انکار کردی!
 در اینجا حضرت امیر (ع) از نظر
 روانی، روی یک مساله عاطفی که خوبتاوندی
 است تکیه می کند، زیرا در این صورت
 تاثیرش زیادتر خواهد بود. اگر حضرت
 می فرمود: به زبیر بگو: امیرالمؤمنین چنین
 می گوید، بسا تاثیرش کمتر بود تا اینکه
 بگوید: پسر داثی تو چنین می گوید، یعنی
 ما با هم قوم و خویش هستیم و چنین روا
 نیست که این خوبتاوندی را فراموش کنی.
 در داستان حضرت موسی و حضرت هارون
 - در قرآن - چنین آمده است که حضرت
 موسی ریش هارون را گرفت. هارون به موسی
 عرض کرد: "با این ام" ای فرزند مادرم!
 ای برادر من! اگر گفته بود "با نبی الله"
 ای پیامبر خدا! تاثیر چندانی نداشت،
 ولی وقتی بگوید: ای برادر من! من برادر
 توام و تو اینچنین ریش مرا می گیری؟! این
 از نظر روانی تاثیر بسزائی دارد.

در اینجا هم حضرت به ابن عباس
 نمی فرماید بگو به زبیر که امیرالمؤمنین
 چنین فرموده بلکه می فرماید: به او بگو:
 پسر داثیت چنین گفته که: با من در حجاز
 (مدینه) بیعت کردی و امروز در عراق مرا
 انکار می کنی و با من مخالفت می نمائی؟!
 بعد از قتل عثمان با من بیعت کردی و امروز
 باغی شده ای و با من به جنگ می آئی؟!
 گویا حضرت می خواست بفرماید: چرا داری
 تخلف می کنی؟ خلف وعده از گناهان کبیره
 است مخصوصا مخالفت با امام حق.

عرب برای بیعت ارزش زیادی قائل است
 و نو که از بیعت تخلف کردی برای توست گشت
 و رسوائی است!

"فما عدا بما بدا"

- چه چیز تو را منصرف کرد از آنچه بر
 تو ظاهر و آشکار گشته بود؟
 این جمله مختصر، بر معنی است. سید
 رضی (ره) می فرماید: حضرت امیر (ع)
 اولین کسی است که این جمله را فرموده، و

پس از ایشان در عرب مثل شده است.
 حضرت در این جمله کوتاه می خواهد
 بفرماید: تو که از اول مرا شناختی، حقانیت
 من بر تو ثابت و لیاقت من برای تو ظاهر
 بود، اکنون چه چیز تو را منصرف کرده است
 از آنچه در گذشته برای تو روشن و هوسدا
 بود؟ با اینکه در عرب، شکستن بیعت
 خیلی بد است، انگیزه شکستن تو بیعت را چه
 بوده است؟!

**طلحه و زبیر با اینکه
 از اولین کسانی بودند که با
 حضرت علی (ع) به عنوان
 خلیفه مسلمین بیعت
 کردند و هم چنین زبیر
 پسر عمه حضرت
 و از خویشان نزدیک ایشان
 بود، با این وجود، عایشه
 و مردم بصره را تحریک
 کرده و جنگ خونین جمل
 را به راه انداختند**

بدا: ظهیر، یعنی پدیدار و ظاهر شد.
 عدا: صرف، بمعنای برگرداندن چیزی
 است.
 فما عدا: یعنی فماعداک. مفعول "عدا"
 بنظر می رسد که محذوف است.
 ما بدا: (من ما بدا) در اینجا "من"
 به معنای "عن" است، چون صرف به
 "عن" باید متعدی شود. "عن" بمعنای
 مجاوزت است و گاهی "من" بمعنای "عن"
 می آید.

چنین بنظر می رسد که می خواهد بفرماید:
 فما عدا عما بدا.
 "قال السيد الشريف: اقول: هو"
 "اول من سمعت منه هذه الكلمة".
 "اعنی فما عدا بما بدا".

شریف رضی می گوید: حضرت علی (ع)
 اولین کسی است که این کلمه (فما عدا ما
 بدا) از او شنیده شده است و بعد به صورت
 مثلی در زبان عرب در آمده است.
 ملاقات ابن عباس با زبیر اثر گذاشت و
 زبیر از صحنه جنگ کنار رفت. ولی آن
 کسانی که خیلی سرسختی می کردند طلحه و
 عبدالله پسر زبیر بودند. این دو خیلی
 سرسختی می کردند و عبدالله بن زبیر طمع
 ریاست در سر می پروراند.

چون طلحه و زبیر هر دو همسودش و
 همطراز بودند، عایشه دید اگر بخواهد
 زبیر را به عنوان پیشنماز مردم معرفی کند،
 طلحه ناراحت می شود و زبیر بار نمی رود و
 همچنین اگر می خواست آن دیگری را پیشنماز
 مردم سازد، از این رو عبدالله پسر زبیر را
 به عنوان امام جماعت مردم "جمل" نصب
 کرد و او هم آدم خشن و سرسختی بود.
 هنگامی که عبدالله فهمید پدرش دارد از
 جنگ کناره گیری می کند، گفت: هان! از
 شمشیر علی ترسیدی؟! و این در صورتی
 بود که زبیر متوجه کار بد خود شده بود و از
 صحنه کنار رفته، حاضر به ادامه جنگ نشد
 تا اینکه "ابن جرموز" او را ترور کرد.
 حضرت علی (ع) هنگامی که خبر ترور
 شدن زبیر را شنید، ناراحت شد، نقل
 می کنند - راست و دروغش بر عهد من نقل -
 که حضرت فرمود:
 "القاتل والمقتول كلاهما في النار"
 - قاتل و مقتول هر دو در جهنمند.